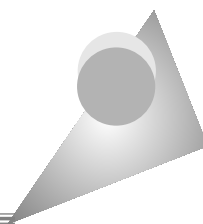


بازتاب لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ



دست نوازش بر سر تمام مظلومان جهان می‌کشد: بوسنی، فلسطین، عراق... نه! نه! در قاموس ما مظلوم‌کشی و ظلم‌پروری نیست. جگر هر صاحب فکر و اندیشه‌ی با صدای خاموش شده‌ی دادخواهی‌ات ذوب می‌شود، ولی در این شهر و در این زمانه، نه گوش شنوایی هست، نه جگری، نه غیرتی، نه... این روبه‌صفتان دیار کوفه تو را ظالمی علیه خود خوانده‌اند، وای بر ما!

حلول سال نو بر شما مبارک و ای کاش این «یا مقلب‌القلوب و حول حالنا» تأثیری بر ما بگذارد. آرزومندیم صحت، سلامت و مزید توفیقات جناب‌عالی را از خداوند متعال و امید که شما سوار بر اسب راهوار زمان سال خوب و پر از آرزوهای دست‌یافته‌ی را سپری نمایید. و ما شاهد کارهای جدید و نوبی از شما باشیم که جان‌مان تشنه‌ی این باران است.

۳- نامه‌ی دکتر محمدرضا راشد محصل (استاد دانشگاه) - مشهد
دوست ارجمند و استاد دانشمند جناب آقای پروفیسور امین برپایی سنت‌های ملی سپاسداری زمان‌های قدسی و تکرار خاطره‌های ازلی‌ست. پیوند قطره‌هاست به دریا در بستر موج‌ها و هم‌سویی عاطفی‌ست با کهن‌ترین یادمان‌های دریا پیوندی؛ خار چشم بیگانگی و بی‌هویتی و آفتاب پرتوافکن و تیرگی‌زدای بی‌دردی. با نثار بهترین درودهای از دل برخاسته و با این امید که نسیم جان‌بخش نوروزی خرم‌باش شکوفایی غنچه‌های لبخند و آتش‌انداز بنیان‌سوز تب‌خال‌های اندوه باشد و با قدرشناسی از خدمات فرهنگی آن عزیز.

۴- نامه‌ی محمود حاجی کلاته (شاعر و کارشناس ارشد ادبیات و مدرس دانشگاه آزاد واحد آزادشهر) - فندرسک، استان گلستان
از درد سخن گفتن و از دردشنیدن / با مردم بی‌درد ندانی که چه دردی‌ست.
سرور ارجمند جناب پروفیسور سیدحسن امین، صمیمانه‌ترین شادباش‌های شاعری دل‌سوخته را از دیار حکیم میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی پذیرا باشید.

لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** موجب نگرش نامه‌هایی در تأیید کار فرهنگی ما و شکایت از عملکرد مسوولان جمهوری اسلامی در اقدام به لغو مجوز ماهنامه شد که نمونه‌هایی از آن‌ها در هفت شماره‌ی پیشین «نشریه‌ی داخلی دوستداران **ماهنامه‌ی حافظ**» منتشر شد. در این شماره هم از باب نمونه، چند اعتراض منثور و منظوم دیگر را برای ثبت در تاریخ منتشر می‌کنیم تا آیندگان از فضای فرهنگی امروز آگاهی یابند.

۱- نامه‌ی دکتر پرویز رسول زاده - تهران
این‌جانب می‌خواهم به‌عکس اکثریت علاقه‌مندان **ماهنامه‌ی حافظ** به شما که خیلی صمیمانه به شما ارادت دارم، توصیه کنم که از هرگونه اقدامی که اسباب زحمت خودتان شود، خودداری کنید. آقایان ایرج افشار و دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، مجلات **آینده** و **هستی** را همین که دیدند از عهده‌ی انتشار آن در جو موجود بر نمی‌آیند، به انتخاب و اختیار خود تعطیل کردند. شما اما یک قدم از آن‌ها جلوتر رفته‌اید که خودتان احساس خطر نکردید و خودتان کارتان را تعطیل نمودید و منتظر شدید که دولت جمهوری اسلامی مجله‌تان را رسماً محل کار خود بداند و توقیف نماید.
به عقیده‌ی من شما کار خودتان را کردید و تکلیف خود را به ملت ایران ادا نمودید، حالا دیگر در مقابل دولت نباید مقاومت کنید. باید به سلامت و امنیت خودتان هم فکر کنید و بدانید که نشر هیچ کتاب، مقاله یا مجله‌ی آن‌قدر ارزش ندارد که سلامت یک دانشمندی مثل شما به خطر بیفتد و نتوانید به کار علمی و ادبی خودتان ادامه دهید. قدر سلامت خودتان را بدانید و مطمئن باشید که باز هم در آینده فرصت برای دایرکردن مجله و نشر مطالب‌تان خواهید یافت.

۲- نامه‌ی مریم نایب‌الصدری (کارشناس حقوق قضایی) و **فریبا حیدری** (کارشناس الهیات) - تهران
کوه با آن همه استواری در مقابله خجل است. چنین وظیفه‌ی سنگین و خطیر را بر دوش خود کشیدی و خم بر ابروان نیوردی (اما! شکست شحنه‌ی شهرت قلم) بر کدامین چاه فریاد نهفته‌ات را کشیدی که اگر می‌شنید زمین و زمان، به هم می‌پیچید. این فریاد در نطفه خاموش شده از آن یک ایرانی‌ست. ایران، همان سرزمینی که

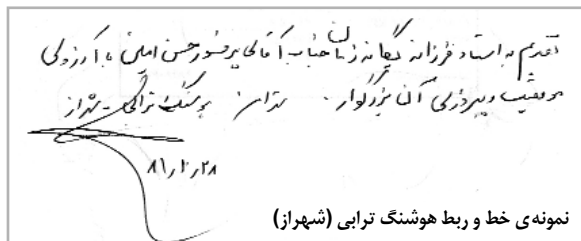
سرزمین آبا و اجدادی ما ایران همیشه دست‌خوش تاخت و تاز اقوام وحشی و بی‌فرهنگ بوده است، زمانی اعراب به بهانه‌ی سرکوب نظام طبقاتی ساسانی و زمانی نیز مغول‌ها حتا بدون دلیل موجه، و همواره در این کشور قشر تحصیل کرده و روشنفکر خون دل خورده است و سوخته است و ساخته است.

قلم مظلوم است و مظلوم‌تر از آن صاحب قلم است، کار فرهنگی در این کشور جگر شیر می‌خواهد و نیک می‌دانم حضرت عالی هم خون دل خورده‌اید و می‌خورید و هم می‌سوزید و می‌سازید: **حافظ** اگر بر اثر بی‌توجهی بعضی از آقایان و یا کم‌لطفی عزیزان مسوول در دستگاه «فرهنگی و ارشادی» این مملکت تعطیل می‌شود، حرف تازه‌یی نیست. قبل از آن سال‌هاست که نشریات مشابه به این سرنوشت تلخ دچار شده‌اند و می‌شوند. اما ظاهراً دوستان نمی‌خواهند باور کنند که فکر اگر زیرزمینی شود بسیار غیرقابل کنترل‌تر از توی دک‌ها بودن است. در هر صورت این‌جانب به‌عنوان یک شاعر و مدرس دانشگاه ضمن تقبیح این‌گونه اعمال غیردموکراتیک از مسوولین امر خواهانم اندکی واقع‌بینانه‌تر به مسائل فرهنگی کشور بنگرند و خیل عظیم دوست‌داران این نشریه‌ی وزین را از این حق مسلم انسانی محروم نفرمایند، سرآخر چند شعر در قالب‌های متفاوت جهت چاپ در نشریه‌ی داخلی و دو قطعه‌ی دیگر پیشکش به حضور حضرت عالی می‌نمایم.

۵- شعری از هوشنگ ترابی (شهراز)، عضو هیات مدیره‌ی انجمن

ادبی اراکی‌های مقیم مرکز - تهران
در صف هیجا و گه گیر و دار
بر قلمی کو سخن حق نوشت
هست قلم: فارس میدان رزم
من قلمی را مثل آورده‌ام
لیک درین عصر و زمان بنگرید
گه قلمی را به کفی بشکنند
نامه‌ی **حافظ** ز چه توقیف شد؟
از چه شکستند ز روی عناد
از چه نگفتند گناهِش چه بود؟
غیر حقیقت ننوشت و نگفت
زاده‌ی آزاده‌ی خیرالبشر
تیغ سخن تا بکشید از نیام
سید وارسته‌ی عالی‌نسب
گلبن گلزار و ریاض ادب
آن حسنی خوی حسینی‌نسب
رهرو راه همه اسلاف خویش
صفحه‌ی تاریخ کهن را گشود
تیغ قلم را چو گرفته به‌دست
آمده از قبول بزرگان دین
هست مداد علما در زمین

پس ز چه این قوم پریشان حواس
داده به خود جرأت هتک ادب
خواهیم از ایزد که جناب امین
نامه‌ی حافظ که بهین نامه است
از دل «شهراز» و ادب‌دوستان
کلیک امین باز زاید غبار



تقدیم به استاد فرزانه، یگانه‌ی زمان، جناب آقای پروفیسور حسن امین، با آرزوی موفقیت و پیروزی آن بزرگوار، هوشنگ ترابی، شهراز.

۶- نامه‌ی جمشید صادقیان (دبیر دبیرستان‌ها) - تکاب

استاد بزرگوارم جناب پروفیسور سیدحسن امین
سلام ای آشنای غریب

که حرف‌های نگفته‌مان را با نهایت اخلاص بازگو کردی و در افق پهنآوری که تشعشع نور آفتاب از تمامی جهات آن بر تارک اعصار می‌تابد، عشق و دوست‌داشتن را ترسیم کردی و صدایت چنان زیبا و لطیف در بزم عاشقانه‌ی دوست تا بیکران‌ها نوازشگر وجودم بود.

در بزم رنگین و لطیف شعرهایت لطافت ترنم بهاری را به نظاره می‌نشینم، من حسنی را که تو را با من و آن‌هایی که حس دوست‌داشتن وطن را خالصانه در عمق جان می‌پروراند، پیوند می‌زند، می‌ستایم.

روزی که همه در پهنای غریب آباد زمان و مکان غریبه بودیم و هم‌دیگر را نمی‌شناختیم در حالی که آشنایی‌مان قدمت دیرینه داشت و ما از آن غافل بودیم! حال نظاره‌گر سرگردانی آشنایانی هستیم که صدای مان را نمی‌شنوند و به نجوای مان گوش نمی‌دهند.

همه و همه در سراسر عالم آشنای غریب‌اند کسی را نمی‌توان یافت که در پهنه‌ی گیتی غریبه باشد، کسی تنهاست که از تن‌ها جداست، تنهایی برای کسانی معنا می‌یابد که خود را از دیگران و از خودشان بیگانه کرده‌اند و وای به حال کسی که درد تنهایی می‌کشد و لذت با هم بودن را درک نکرده است و روزی فرا خواهد رسید که سراسر عالم سمفونی عشق را یک‌دل و یک‌صدا خواهند نواخت و ما هم چشم انتظار.

۷- نامه‌ی علی اعتمادی - تهران

بجزالعلوم زمان، جناب پروفیسور سیدحسن امین، با عرض سلام و با کمال احترام

اول درود بی‌پایان به روان پاک بانوی اول شعر عرفان ایران، خانم پروین اعتصامی که از او برای این سطور کمک گرفته‌ام.

و در ثانی درود فراوان به استاد بزرگوار و ابرمرد زمان، مردی از دیار

سربداران سرفراز ایران زمین «چون من هم ایرانی‌ام و ایران‌زمین را با مردان چون تو، دوست دارم». داشتم دنبال مطلبی می‌گشتم تا درد جدایی‌ام را از فقدان مجله‌ی وزین و پربار و گران‌سنگ **حافظ** و ظلمی که با توقیف آن به‌دنیای ادب و ادبیات ما شده، بیان نمایم که «بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند» چشمم به شعر پرمغز و معنی و عرفانی پروین باعظمت افتاد که داستان حضرت موسی (ع) و نمرود بی‌شان و منزلت را استادانه به رشته‌ی تحریر درآورده که خداوند ذوالجلال دو مخلوق خود را که یکی شایسته‌ی بزرگواری و تعظیم و تکریم و رسیدن به جایی که به‌جز خدا نبیند و از طرف دیگر ناجوان‌مردی را به‌نام نمرود مجسم می‌نماید که لطف خدا شامل حال هر دوی آن‌ها شده که عاقبت یکی را عبدالصمد و بر دوش دیگری نمد خواری افکنده است. قدری تأمل و تعمق و اندیشه در این دریای باعظمت سروده‌ی بانوی بزرگ عرفان ایران نموده و آن‌چه درباره‌ی تازه به‌دوران رسیده‌های تهی از عوالم انسانی و احساسات ادیبانه‌ی خلقی مشتاق، پای به روی مجله‌ی وزین و پربار **حافظ** نهاده خلقی را به سوگ نشانده‌اند. غافل از این‌که جلوی خورشید تابان را نمی‌توان گرفت چون ابر ندامت‌کاری‌های مشتی مغرور پایدار نیست و خورشید حقیقت بال و پر آن‌ها را بی‌رحمانه خواهد سوخت. داستان حضرت موسی (ع)، و نمرود را باید بالانشینان کذا با دقت بخوانند که پروین بزرگوار می‌فرماید: مادر موسی چو موسی را به نیل... پیگیری این ابیات پرمحتوا را به آن‌هایی توصیه می‌کنم که با دیده‌ی بصیرت و با دلی خالی از حب جاه‌طلبی و غرور کرسی‌نشینی کاذب مرور نمایند، شاید راه‌گشایی برای عجب و خودپسندی‌شان باشد. اطمینان دارم که چند روزه بالانشینان به زودی تمام خواهد شد. چنان‌که دیدیم و دیدند. آگاه باشند که: «دنیا نیرزد آن‌که پریشان کنی دلی». چه‌گونه این بالانشینان خودستا، دل خلقی را آزرده می‌نمایند؟ آیا جواب این بی‌عدالتی را فردا در پیشگاه خدای بزرگ چه‌گونه پاسخ خواهند داد؟ البته اگر غرورشان اجازه دهد به معاد لحظه‌ی فکر کنند، چون مسند و صدارت، عقل عدمی‌ی را ضایع می‌کند، «چنان‌که دیدیم و دیدند».

در همین عصر و زمان که بیش از بیست و چند سالی از آن می‌گذرد، دیدند افرادی را که بر اسب جفا سوار و تازیدند آن قدری که در قدرت‌شان بود غافل از این‌که این اسب جفا رهسپار قبرستان است و به‌هر حال از اصل مطلب دور نشویم، شعر بزرگ بانوی ادب را پی می‌گیریم.

هر چه بود از مال و مردم آب برد / زان گروه رفته طفلی ماند خرد... استاد فرهیخته، جناب پروفسور سیدحسن امین، اولاد زهرای اطهر، خامه‌ی ناچیزم قادر نیست آن‌چه روشنفکرهای بی‌فکر امروز جامعه‌ی امروزیم از دستم گرفته‌اند و من که در ۷۰ سالگی تنها دل خوشی‌ام در سر هر ماه مطالعه‌ی بزرگ‌نامه‌ی شما **ماهنامه‌ی حافظ** عزیز است، بیان نمایم، ناچارم فریاد بزنم: آن‌که با نمرود این احسان کند / ظلم کی با موسی عمران کند. این سخن، پروین نه از روی هوی‌ست، هر کجا نوری است ز انوار خداست.

استاد بزرگوار! برای تمام مشتاقان **ماهنامه‌ی وزین حافظ** صبر و شکیبایی که «جاءالحق» آرزو دارم و خوب به این نکته ایمان دارم که ظلم پایدار نیست و صبح پیروزی نزدیک است. پایدار باشید، موسی زمان ما که غرورهای زمان ما نیز محکوم به فنا هستند، انشاءالله تعالی. سرور

بزرگوار استاد ارجمند «من آن نیم که ز مهر تو دست بردارم» من این سطور را با دو بیت از بنیانگزار شعر و ادب فارسی رودکی نامدار و نام‌آور خاتمه داده و برای سربلندی و سعادت مردان سرفراز و راست‌قامتان غرورآفرین کشور عزیزم ایران عزیز علی‌الخصوص برای ابرمردی چون شما دست نیاز به‌سوی آن بی‌نیاز بی‌همتا به التماس بلند کرده و از او عاجزانه می‌خواهم دشمنان این آب و خاک کهن را به جلال و عظمت خودش نابود گرداند. مار را هر چند بهتر پروری / چون یکی خشم آوری کیفر بری / سفله، طبع مار دارد بی‌خلاف / جهد کن تا روی سفله ننگری. به امید صبح پرفروغ پیروزی، پایدار و سرفراز باشید.

۸- نامه‌ی افسانه‌ی صفرپور (نقاش آب‌رنگ) - تهران

با سلام، به فرزند شریف ایران، پروفسور سیدحسن امین، سردبیر **ماهنامه‌ی حافظ**
حافظ دل سوخته در زمان حکام مستبد زمان خویش یعنی خاندان مظفری، دل خون و دل شکسته بود و امروز دل نوادگان و هم‌وطنان حافظ، چون حافظ شیرین‌سخن شکسته و خون است.
تا کی باید شاهد این ضرب‌المثل باشیم که گفته‌اند: حرف حق نزن، سرت را می‌برند.

مگر در **ماهنامه‌ی حافظ** جز حرف حق و راستی چیز دیگری نوشته می‌شود؟

هنوز فراموش نکرده‌ایم که در زمان شکل‌گیری انقلاب شعار پُرمفهوم «زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی / سر و جان می‌دهیم در ره آزادی» چون سرودی روح‌بخش در تمام ایران طنین‌افکن شده بود تا کاخ ظلم و ستم را ویران کنیم، ولی امروز هم ناظر ظلم و ستمی هستیم که حتا آقای رفسنجانی و آقای کروبی که در انتخابات ریاست‌جمهوری حق ایشان ضایع شده بود، گفته بودند: آدم نمی‌داند در این کشور به چه کسی دردش را بگوید و شکایت کند؟! آیا اکنون این ستم نیست که **ماهنامه‌ی وزین حافظ** ممنوع‌الانتشار شده است؟!

ای کاش آقای رفسنجانی که از این حکومت گله و شکایت دارد، بار دیگر رییس‌جمهور شود و شاهد باشیم که آیا حق به‌حق دار می‌رسد و ایشان از حقوق مردم و مطبوعات دفاع می‌نمایند؟! با امید به انتشار مجدد **ماهنامه‌ی حافظ**.

۹- نامه‌ی افشین دلفان آذری - تهران

چو باد عزم سر کوی یار خواهیم کرد
نفس به بوی خوشش مشکبار خواهیم کرد
چه بگویم که گویند نگفتنش به!

اما بنده این را نمی‌گویم و نخواهم گفت، زیرا در زمانی که این گنجینه‌ی علم (**ماهنامه‌ی حافظ**) که با هزاران مشقت و زحمت‌های بسیار سردبیر آن، جناب پروفسور امین و هم‌راهان مهیا می‌شد و امثال بنده از دگه‌ی مطبوعاتی از سر کوجه تهیه می‌نمودیم، خواندنش و استفاده از مطالب آن نیکو بود. اما آن جایی که در مسیر تندباد مخالفت هیات نظارت بر مطبوعات قرار گرفته و لغو امتیاز انتشار شده خود را کنار می‌کشیم و زحمت حتا یک درخواست و یک

نامه‌ی چند خطی را به مقامات مسوول راه جهت دفاع از این مجله‌ی وزین به خود نمی‌دهیم.

آیا هواداری اهل قلم و صاحبان اندیشه یعنی این؟ نمونه‌اش در متنی که دکتر حسین جوادی در ماهنامه‌ی داخلی دوستداران حافظ اشاره نموده‌اند که آقای دکتر... عضو هیات علمی دانشگاه زنجان چه‌گونه به‌عنوان یک صاحب قلم خود را از میدان کنار می‌کشد و در مسیری دیگر گام برمی‌دارد، می‌خواهم بگویم که نیاز به تکرار مکررات این حقیر نیست، زیرا بسیاری از پیشکسوتان و علما اهل قلم این مهم را متذکر شده‌اند، اما در نهایت چه باید کرد؟ قریب ۷ ماه است که نسیم جان‌فزای ماهنامه‌ی حافظ به کوی جان نمی‌وزد و عطر دل‌جوی محتوایش به مشام نمی‌رسد و معدن عظیم و گوهر بار و درفشانش به مخزن دل‌سرازیر نمی‌گردد. شاید در نشریه‌ی داخلی دوستداران ماهنامه‌ی حافظ خوانده باشید که بسیاری از عزیزان از سراسر ایران چه در دانشگاه‌ها و چه در مراکز فرهنگی دیگر، این مصیبت را به‌نوعی به زبان شعر و نثر به تصویر کشیده‌اند و با فریاد خاموش خود آن را بیان کرده‌اند، اما چاره کجاست و اندیشه چیست؟ آری! ماهنامه‌ی حافظ لغو انتشار می‌شود نه توقیف! چرا که توقیف کردنش بهتر بود که شاید در محاکمه‌ی سردبیرش حقایقی ثابت می‌گردید که حق بود یا ناحق، خدمت بود یا خیانت، تشویش اذهان عمومی بود یا تشویق اهل قلم به پرورش اندیشه‌های پاک؟ اما آن‌چه که آتش بر جان ما و خنجر بر قلب می‌زند، نرسیدن این فریادها به جایی که باید برسد، می‌باشد.

۱۰- پیام حضوری دکتر محمدرضا جلالی نائینی (رییس اسبق

کانون وکلای دادگستری) - تهران

مجله‌ی حافظ اسباب افتخار ایران بود و پروفیسور امین، پرچمدار فرهنگ و ادب ایران در این روزگار است؛ خواهشمندم یک نامه‌ی اعتراض‌آمیزی خطاب به هر مقامی که خودتان صلاح بدانید برای رفع «لغو مجوز» حافظ، بنویسید تا با کمال میل آن را امضا کنم.



دکتر محمدرضا جلالی نائینی - امین - جواهر کلام (دفتر مجله‌ی حافظ، ۱۳۸۶)

به سبک سروده‌های «تشابه اسمی» و با شکوه از برخی مدعیان که از هم‌دردی مختصر دریغ ورزیدند، تقدیم می‌دارد.

سبب تأخیر، کهولت و بیماری و مضایق سخت زندگی می‌باشد. کجایند آن حریفان سخندان؟

که می‌دادند در مهنامه جولان کجا رفتند قوم عاقبت‌جو؟

که می‌بردند حافظ را به کیوان کجایند آن هواداران مشفق؟!

نکردند از چه دیگر یاد یاران؟ ز لغو امتیاز ماهنامه

دل حافظ‌پرستان شد پریشان چرا رخت سیاه بر تن نکردند؟

خطر سازان عشق از سوگ جانان به کاغذ قطره‌ی اشکی نیفتاد

ز چشم عالمان عقل و عرفان امین از خادمان علم و دین است

ز روی صدق و از ژرفای ایمان برای اعتلای مام میهن

نهاد آن مرد والا مایه از جان «سعادت» گرچه بی‌نام و نشان است

ولی دارد به آن فرزانه رجحان که در هنگامه‌ی حافظ‌کشی‌ها

شود در مأمون مألوف پنهان به یاد آمد آن بیت دل‌انگیز

که شد مطبوع طبع نکته‌سنجان اگرچه سیو می‌باشد همان سبب

ولی هرگز نشد سبب زرخندان ***

وزیر خوب و بااخلاق ارشاد

که بادا بر سرت الطاف یزدان دل چون غنچه‌ام امیدوار است

تو را ببند چو گل پیوسته خندان چه شد آن گفتمان و وعظ و ارشاد؟

که مقرض غضب آمد به میدان وزیر! خود تو مرد باگذشتی

مده میدان به مأموران دیوان تو حافظ را ببخشا گرچه رند است

که باشد از هواداران قرآن

۱۲- نامه‌ی دکتر امیرحسین استوار - تهران

در عالم فرهنگ و سیاست، ملت «قهرمان‌پرور» ایران به این شکل عمل می‌کند که: یک نفر دست به تلاش فرهنگی - سیاسی می‌زند؛ مردم دیرباور و بدبین می‌گویند که: ای آقا! این هم از خودشان (یعنی به‌نوعی وابسته به حکومتیان و دولتیان) است و از او

۱۱- نامه و شعر س. سعادت - تهران

با سلام و با آرزوی پیروزی و بهروزی جناب‌عالی و خدمت‌گزاران و علاقه‌مندان ماهنامه‌ی شریف حافظ. در رابطه با لغو اسف‌بار امتیاز ماهنامه‌ی حافظ، سروده‌ی زیر را

ظلم و جور و جفا / دغا با وفا هم‌چو شیر و شکر / هنرمند مطرود و ارزان هنر / جوانان ز پیران نفورند و زار / پدر با پسر در صف کارزار / زرنگی شمارند چندین دروغ / صداقت خمش، مردمی بی‌فروغ / به فردوسی پاکزاد درود / گذشت زمان قدر وجاهش فزود / ز شیر شتر خوردن و سوسمار / عرب را به‌جایی رسیده است کار / که تاج کیانی کند آرزو / تفو بر تو ای چرخ سفته تفو / «امین» عزیزم دلت شاد باد / قلم در کفت سرخ فریاد باد / گناه تو فضل است و روشنگری / نصیب تو پیروزی و رهبری / شود سال هشتاد و شش سال تو / سعادت، سلامت، همه مال تو.

۱۶- نامه‌ی مهندس حامد امیرانی - مشهد

امسال جای ماهنامه‌ی حافظ و انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناسی در نمایشگاه مطبوعات و کتاب خالی بود. من سال گذشته در نمایشگاه با ماهنامه‌ی حافظ، و هم‌چنین چندین فصلنامه و ماهنامه آشنا شدم. به عقیده‌ی من، بهترین، جذاب‌ترین و پربارترین مجله‌ی که در این چند سال در ایران در بخش غیردولتی داشته‌ایم، ماهنامه‌ی شما بود. حالا تعجب می‌کنم که دولت متبوع محترم ما نه تنها به شما هیچ مدال و نشانی نمی‌دهد، بلکه شما را از نشر چنین نشریه‌ی که از بهترین‌های مطبوعات در بیست سی ساله‌ی اخیر است، باز می‌دارد و در عوض لوح تقدیر را به مجله‌هایی می‌دهد که بعضی از آن‌ها به هیچ‌وجه قابل مقایسه با مجله‌ی شما نیستند.

حمایتی نمی‌کنند. بعد، آن بی‌چاره را می‌گیرند؛ هم‌وطنان بدبین می‌گویند که: این هم عمل حکومت برای ایز گم‌کردن است. آن بی‌چاره را در بیدادگاه‌ها محکوم می‌کنند، مردم بدبین می‌گویند: برای بزرگ‌کردن آن آقا که مامور خودشان است، او را محکوم کرده‌اند. دادگاه حکم اعدامش را صادر می‌کند، باز مردم بدبین می‌گویند که: خواهید دید، عفوش خواهند کرد، چون با آن‌ها سر و سرّی دارد. بعد که حکم اعدام اجرا می‌شود و جسد بی‌چاره بالای دار می‌رود، تازه می‌گویند که این آقای اعدام شده، قهرمان ملی! ما بود. ملی؟! منسوب به ملت؟ مال ملت؟ متعلق به ملت؟ به قول آقای رحیم زهتاب‌فرد در مجله‌ی شماره‌ی ۳۸، کدام ملت؟ ملتی که با قهرمانان خودش تا آخرین لحظه‌ی حیات با بی‌اعتنایی برخورد کرده، حالا آن ایثارگران را «مال» خودش می‌داند؟ چه مصادره‌ی ناجوانمردانه‌ی! کار ماهنامه‌ی حافظ و اعدام آن، هم چنین است. حالا که مجله، توقیف شده، تازه بعضی مدعی طرفداری آن می‌شوند.

۱۳- نامه‌ی دکتر محمودرضا شریعت زاده - تهران

جناب استاد پروفیسور امین، راهنمای بزرگوار همیشه قبل از خواب برای آرامش، گوش دل به قصایدتان می‌سپارم. شعرهایتان بی‌نظیر و شگفت‌انگیز و دردناک است و روح افزا. خصوصاً آن شعر حضرت‌عالی که فرمودید، تاثیر شگرفی روی من گذاشت و مرا از مرگ مغزی نجات بخشید. «ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم».

۱۴- نامه‌ی غلام‌رضا کبیری - ساری

استاد آزاده و فرهنگد جناب آقای پروفیسور سیدحسن امین وصول مرقومه‌ی شماره‌ی ۱۳۵۶-۸۶/۱/۱۵ جناب‌عالی و کتاب ضمیمه‌ی آن را با عرض امتنان و سپاس عرضه می‌دارد و ضمن عرض تبریک متقابل به مناسبت آغاز سال نو، در برابر مجاهداتی که برای توسعه‌ی معارف و فرهنگ کشور عزیزمان - علی‌رغم مضایق و مشکلات - مبذول می‌دارید، سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورم و برای حضرت‌عالی طول عمر و مزید توفیقات را صمیمانه آرزو می‌کنم.

۱۵- شعر جلیل احمدی افشار (کارشناس ارشد ادبیات و دبیر آموزش

و پرورش) - شاهین دژ آذربایجان غربی

مردان مرد

این شعر را برای استاد امین ساختم.

به بابک درود و به مردان مرد / به تیغ قلم بهر جنگ و نبرد / به خود و به زوبین، به خنجر درود / دلم خواسته خسروانی سرود / به بومسلم راد از من صد سلام / که یعقوب زنده شود در کلام / به کیخسرو و ایرج و گیو و طوس / سلامی پیایی به سوز و فسوس / بر این زر تباران گوهرنژاد / سیامک، ز جمشید تا کی قباد / نریمان و سام و یل پیلتن / درودم به مردان دشمن‌شکن / دل من ز نامردمی افسرده است / زغن طعمه‌ی از باز را برده است / مگس دم زند از خردپروری / خردمند گردیده از فر بری / شود دل گران مومن پارسا / به فرهیخته

آخرین خبر درباره‌ی حافظ

مسوولان محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و بالاخص هیأت نظارت بر مطبوعات که مجوز ماهنامه‌ی حافظ را لغو فرموده‌اند، با گذشت هشت ماه از تاریخ لغو مجوز مجله، هنوز هیچ‌گونه پاسخی به اعتراض‌های مستند و مستدل ما و خوانندگان نداده‌اند؛ لذا ما پس از نومییدی از شنیدن پاسخ از وزارت فرهنگ و ارشاد و به امید تجدیدنظر درباره‌ی تصمیم لغو مجوز مجله، ناچار به «دیوان عدالت اداری» شکایت بردیم و طی دادخواستی مشروح که تکرار مضامین نامه‌های پیشین ما به وزارت ارشاد و هیأت محترم نظارت بر مطبوعات بود، ابطال تصمیم هیأت نظارت را خواستار شدیم. وزارت فرهنگ و ارشاد، در مقام پاسخ به دادخواست ما، دلیل لغو مجوز مجله‌ی ما را «فقد التزام به ولایت فقیه برابر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» اعلام کردند. ما به‌منظور اثبات عدم صحت این اتهام، سه رباعی از آیت‌الله خمینی و یک قصیده در مدح پیامبر اکرم (ص) را در بخش شعر این شماره منتشر می‌کنیم. صد البته، پیامبر اکرم (ص) و نیز آیت‌الله خمینی (ره) از این‌که اشعاری در مدح ایشان در ماهنامه‌ی محقر ما هم منتشر شود، مستغنی و بی‌نیازند، اما برای رفع اتهام از ماهنامه‌ی حافظ، این اشعار را زینت‌بخش صفحات بخش شعر مجله قرار دادیم.